

چرا فیلمش را نساختید یا فیلمنامه‌اش را ننوشتید. من شخصاً فرد تلخ اندیشی هستم و سرنوشت کاراکترها را به سوی تراژیک پیش می‌برم و این جزو علایق من است. یعنی اتفاقات را همانگونه که وقتی در خیابان راه می‌رویم یا در تاکسی می‌نشینیم و مشاهده می‌کنیم می‌نویسم. من نمی‌توانم در فضای تئاتری بیایم یک دنیای تئاتریکالی بسازم که ارتباطش با فضای اجتماعی قطع باشد که حال مثلاً صرفاً بنشینیم و گفت‌وگوی شمس و مولانا را بر روی صحنه تئاتر ببینیم درست است که زیبا و جذاب است ولی به نظر من باید این بخش از مسائل اجتماعی هم روی صحنه تئاتر دیده شوند. در طول این ۱۵ سال اخیر یعنی از دهه ۸۰ ما فیلم‌هایی رئالیستی نظیر نفس عمیق و کاغذ بی‌خط را داشتیم و بعد ورود فرهادی با فیلم‌هایش به عرصه سینمای ایران که سینمای ما را به سمت یک سینمایی رئالیستی پیش برد و من هم در آن زمان سن کمی داشتم و از روی آن آثار الگو برداری می‌کردم طبیعتاً ابتدا تلاش کردم تقلید کنم تا بتوانم پس از آن سبک و سیاق خود را بیابم. من رئالیسم یک سبک نمی‌دانم بلکه بنایی می‌دانم که اگر از آن نگاهیم مینیمالیسم است و اگر بر آن بیفزاییم سورالیسم را به وجود آورده‌ایم. در واقع رئالیسم را نه یک سبک بلکه یک الگو می‌دانم.

در این نمایش یک کاراکتر ناشنوا داریم. آیا این کاراکتر در نمایشنامه در آمد یا در طول تمرینات؟

این کاراکتر پیشنهاد خود مهدی یگانه بود که در حال حاضر این نقش را ایفا می‌کند. در ورژن اولیه این کاراکتر حرف می‌زد و ناشنوا هم نبود. اما من در ذهنم این ترس را داشتم که وقتی یک مرد و سه زن روی صحنه هستند آنگاه یکی دیگر از کاراکترهای مرد ناشنوا باشد و در واقع نتواند صحبت کند ممکن است بار کم‌دی کار از دست برود. به همین علت در مرحله اول با دیالوگ جلو رفتیم ولی پس از صحبت‌هایی که با آقای یگانه داشتیم ایشان توانستند مرا قانع کنند که کاراکتر به این شکل باشد و پیشنهاد ایشان بسیار سازنده بود. در این اثر ما بیشتر بر اساس تعامل جلو رفتیم حتی در ابتدا قرار بود که بین صحنه‌ها قطع نور داشته باشیم ولی با تعاملی که صورت گرفت به این نتیجه رسیدیم که برای قطع نشدن پیوند عاطفی مخاطب با این کاراکتر رفت و برگشت نور نداشته باشیم. در طول اجراها هم شاهد این امر بودیم که مخاطبان به شدت نسبت به کاراکتر جمال سمپاتی داشتند، همدردی می‌کردند در حین تماشای نمایش و به نظرم اگر این قطع نورها وجود می‌داشت این سمپاتی و ارتباط از بین می‌رفت. برای خود من هم این اولین بار است که یک اثر ملودرام عاشقانه اجتماعی خلق می‌کنم و در حال آزمون و خطا هستم. آثار دیگر من بیشتر بعد اجتماعی قوی دارند و خط اصلی آنها عشق نیست به همین علت این تعامل بسیار کمک کننده بود.

شما به عنوان یک نویسنده تا چه حد در کنار گروهی هستید که نمایشنامه شما را کار می‌کنند؟

من در ابتدای هر کاری به کارگردان می‌گویم که فقط نویسنده نیستم. بخاطر علاقه زیادی که به این فضا دارم در طول اجرا هم می‌آیم و تقریباً در همه چیز هم دخالت می‌کنم و نظر می‌دهم. مثلاً در مورد لحن‌ها، صحنه‌ها و از آنجایی که خودم هم کارگردان فیلم کوتاه هستم و علاقه دارم به مبحث کارگردانی این را از ابتدا می‌گویم که دست مرا در واقع کمی بیشتر از دست یک نویسنده بگذارند و خدا را شکر در همه کارهایم تا کنون با کارگردانانی همکاری کرده‌ام که با اعتماد کامل دستم را باز گذاشته‌اند.

امیرعلی تقی‌زاده:

بازیگر باهوش برای کارگردان نعمت است

شما را بیشتر بشناسیم.

من در زمینه تئاتر غیر از این اثر یک تجربه کارگردانی دیگر دارم و در زمینه تهیه‌کنندگی سه اثر نمایشی هم فعالیت کرده‌ام. «کشتی نوح» دومین نمایش حرفه‌ای من به عنوان کارگردان است و پیش از آن یک فیلم سینمایی ساختم که هنوز به مرحله اکران نرسیده است. فضای تئاتر را در ابتدا شاید بیشتر تجربی آغاز کردم و مدام تلاش کردم تا خودم را به روز کنم. به عنوان مخاطب تئاتر یک سری از مسائل برایم بسیار مهم هستند چرا که خودم فردی کم‌حوصله در تئاتر هستم و به عنوان مخاطب تئاتر ممکن است از یک جایی به بعد ارتباطم با صحنه قطع شود و دیگر نتوانم به اثر توجه کنم به همین علت در این اثر هم خیلی تلاش کردم تا خودم را در جای مخاطب قرار دهم و همان بی‌حوصلگی‌ها را مورد توجه قرار بدهم. در جاهایی که احساس می‌کردم شاید حوصله خودم سسر برود یا ریتم کار می‌افتد سعی کردم با حرکتی این جریان را به روی صحنه برگردانم و امیدوارم که در این زمینه موفق بوده باشم. «کشتی نوح» برایم جزو آن کارهایی است که می‌توانم از آن دفاع کنم و خیلی دوستش دارم

چرا که همه تیم یک دست هستیم و همگی برای آن بخشی که بر عهده‌مان است تلاش کرده‌ایم.

ریتم اثر به گونه‌ای است که تک تک لحظه‌ها درست و به اندازه ارائه می‌شود.

تلاش ما در این راستا به عوامل متعددی مثل متن، صحنه، تمام اتفاقاتی که روی صحنه می‌افتد و صداها می‌کشد که از خارج از صحنه داشتیم بستگی داشت با شناختی که من از محمود احدی‌نیا داشتم و گپ و گفت‌هایی که با هم داشتیم و ایشان هم خصوصیات اخلاقی من را می‌دانستند ما توانستیم در متن به یک تعاملی برسیم تا بسیاری از این اتفاق‌ها در متن بیافتد و هر جایی که متن دیگر این مسئولیت را به دوش کارگردانی می‌انداخت من سعی می‌کردم تا این اتفاق را روی صحنه از طریق میزانشن، نور و بازی‌ها رقم بزنم.

از کاری که به عنوان کارگردان در هدایت بازیگران بر عهده داشتید بگوئید.

واقعاً بازیگر باهوش برای کارگردان یک نعمت است و خدا را شکر هر ۵ بازیگر من بازیگران باهوشی هستند. گاهی وقتاً من فقط یک کلمه می‌گفتم و آنها یک شناسنامه برایش ارائه می‌کردند و حقیقتاً در این زمینه کار سختی نداشتم و خیالم در بسیاری از مواقع نسبت به بازی‌ها راحت بود و می‌توانستم بیشتر توجهم را روی صحنه، موسیقی و لباس بگذارم. اما هر جایی که احساس می‌کردم شاید یک کلمه یا پیشنهاد بتواند به بازیگر کمک کند و او را بهتر هدایت کند که نقش‌ها و موقعیت‌ها را بسازد به آنها می‌گفتم. حقیقتاً فکر می‌کنم که تئاتر تعامل است و وقتی بازیگران هم باهوش هستند با تعاملی که بین ما پیش می‌آید و اتفاق می‌افتد به یک کاراکتر خوب پر بار شکل می‌گرفت.

باز خورد مخاطبان تا این لحظه چگونه بوده است؟

خدا را شکر می‌کنم بابت این قضیه با اینکه سلیقه هر مخاطبی متفاوت است اما تا امشب باز خورد‌های بسیار خوبی داشته‌ایم. آنچه که برایم همیشه مهم بوده این است که برای وقت مخاطب ارزش قائل شویم. یعنی اگر ۷۰ دقیقه وقتشان را برای این نمایش می‌گذارند وقتی بیرون می‌آیند حالشان بد نباشد و نگویند که چه ۷۰ دقیقه بدی را سپری کردیم. خدا را شکر تا این لحظه این گونه بوده است که با انرژی و حال خوب سالن را ترک کرده‌اند و امیدوارم که این مسئله تا آخر ادامه داشته و همه راضی باشند.

مهدی یگانه:

تلاشی برای خنده گرفتن نمی‌کنم

از اصراری که برای ناشنوا بودن و مشکل تکلم این کاراکتر داشتید برای مان بگوئید.

من در گذشته کاراکتری را در نمایش خاک سفید بازی کرده بودم که معلولیت داشت. نویسنده نگران بود که مبادا این دو کاراکتر به هم شبیه شوند و من مدام هر شب به منزل ایشان می‌رفتم و از ایده‌هایی که برای بازی کردن این نقش داشتم برایشان می‌گفتم از میمیکم و نوع بیانی که انتخاب کرده بودم که در نهایت کارگردان هم اعتماد کردند. از طرفی فکر می‌کنم اگر پارت‌های به شدت درستی که در این نمایش کنارم هستند توجه‌شان را از من بگیرند و مرا دیلماج و ترجمه نکنند، کاراکتر جمال کاملاً از بین برود.

غیر از تلاش‌هایی که برای ایفای نقش کرد و لال داشتید از نظر حسی چطور به نقش نزدیک شدید؟

من به شخصه به شدت احساسی و عاطفی هستم و فکر می‌کنم که احساس این نقش را هم از همان جا تامین می‌کنم و به واسطه اینکه با بازیگر روبرویم خانم نظری سابقه همکاری هم دارم و یک صمیمیت، رفاقت و بهتر بگویم یک رابطه خواهر برادری داریم برپا مانده سخت نبود که به هم محبت کنیم و این کار مرا به نسبت اینکه بخوام با بازیگری که تاکنون با آن همکاری نکرده‌ام تعامل کنم بسیار راحت می‌کرد.

آیا برای این کاراکتر یک نمونه عینی هم داشتید؟

من لرها هستم و این کاراکتر را از یک فرد کر و لال که در شهرستان بروجرد شناختم وام گرفته‌ام. ایشان فردی کر و لال و عاشق تیم پرسپولیس است و خب مادرشان در منازل دیگران کار می‌کردند و من این فرد را از آنجا می‌شناختم این فرد همسرش نیز کر و لال بود ولی فرزندان‌شان کاملاً سالم هستند. مثلاً یکی از ویژگی‌هایی که من از ایشان برداشتم این بود که شوخی و جدی را به خوبی از هم تفکیک نمی‌کردند و اگر با ایشان شوخی می‌کردید متوجه جنبه شوخی رفتارشان نمی‌شد. من سعی کردم که در نمایش از این ویژگی استفاده کنم در بخش‌هایی هم به ویدیوهای از افرادی با چنین ویژگی‌هایی رجوع کردم و زبان اشاره را مورد مطالعه قرار دادم تا بتوانم به این کاراکتر بیش از پیش نزدیک شوم.

وقتی که کار بعد کم‌دی دارد بازیگر چه کاری را نباید انجام دهد؟

در این اثر مقدار کمی از بار کم‌دی بروی دوش من است ولی در خاک سفید این بار خیلی سنگین تر بود و من از یک جایی به بعد وقتی تماشاگر می‌خندید با خودم می‌گفتم که من نیامده‌ام که تماشاگر را بخندانم. این نکته عجیبیست چرا که اگر در حالت عادی کسی به شما بخندد ممکن است که به شما بر بخورد و ناراحت شوید پس چرا باید روی صحنه خوشحال شوید و تلاشی برای آن انجام بدهید ولی مسلماً برای بازیگر پیش می‌آید و از اینکه تماشاگر آن لحظه کم‌دی را دریافت کرده و می‌خندد لذت می‌برد. من تمام تلاش‌م را می‌کنم و از این موضوع بسیار می‌ترسم که مبادا به لوده بازی نزدیک شود یا اینکه بخوام هر کاری بکنم که تماشاگر بخندد و هر لحظه به خودم می‌گویم که تو نیامده‌ای تا تماشاگر به تو بخندد. من بارها امتحان کرده‌ام و طبق تجربه می‌دانم دقیقاً لحظه‌ای که خودم فکر می‌کنم که خیلی بامزه هستم در واقع اصلاً بامزه نیستم.

آذین نظری:

انرژی این نقش از دل مادرانگی‌اش می‌جوشد

در طول نمایش انرژی بسیار زیادی صرف می‌کنید و و بار انرژی نمایش را بر عهده دارید. در چنین شرایطی منبع انرژی برای بازی چگونه تامین می‌شود؟

ساختن کاراکتر و انرژی که از آن سخن می‌گوئید بستگی زیادی به بیس کار دارد. یعنی هم به متن هم به شرایطی که در آن قرار می‌گیرید و هم به بازیگرانی که در کنارتان ایفای نقش می‌کنند. مهمترین نکته در مورد این کاراکتر برایم این است که حالت مادرانه بسیار زیادی دارد هر چند که ما او را به عنوان خواهر بزرگتر کاراکترهای دیگر می‌بینیم اما او حالتی مادرانه نسبت به کاراکترهای دیگر دارد. حتی نسبت به معشوق خود مدام مانند یک مادر رفتار می‌کند و در فکر اوست. خب مادران منبع انرژی بزرگی هستند و زمانی که ما کلمه مادر را می‌شنویم می‌دانیم که شخصی است وفادار است، به همه انرژی می‌دهد، فداکاری می‌کند و در لحظه به لحظه زندگی همیشه حواسش به همه اعضای خانواده‌اش است. من تلاش کردم تا این مادر بودن را در خودم تقویت کنم و در یک گراند ذهنم مدام به این مسئله مادر بودن فکر کنم و این انرژی به این شکل به وجود بیاورم.

بازیگران برای نقش برداری چنین کاراکترهایی چه روش‌هایی دارند؟

من به این سوال می‌توانم یک جواب شخصی بدهم چرا که فکر می‌کنم هر بازیگری روشی خاص خود را دارد. اگر روند شخصیت برداری را یک نوار خطی در نظر بگیریم من ابتدا، وسط و پایان آن را برای خود درست مانند ضربان قلب در چه‌بندی و نقطه گذاری می‌کنم. البته در این میان نقش نویسنده هم بسیار پررنگ است و با آقای احدی‌نیا در مورد کلیت کاراکترها و اینکه کجا قرار است اوج ناراحتی، خوشحالی و عصبانیتش باشد صحبت می‌کردیم. زمانی که این‌ها را برای خودم مشخص می‌کنم می‌توانم باقی فضای کارم را بالانس کنم و همین باعث می‌شود که بتوانم بالا و پایین‌های کاراکتر را دقیق‌تر در بیاورم.

به خاطر طراحی دکور فضای حرکت بازیگران بسیار محدود است. در نتیجه بازی با آکسسوارها محدودیت خاصی دارد برای اینکه به تکرار نیافتید چه تمهیدی در نظر گرفتید؟

این بخش از بازی‌های من بسیار در لحظه بوده، یعنی ممکن است روزی آن نخ سوزنی که با آن بازی می‌کنم نباشد و من چیز دیگری را جایگزین آن کنم. روز اولی که با دکور مواجه شدم با خود فکر کردم که چقدر کوچک و تنگ است ولی وقتی وارد اجرا شدیم متوجه شدم که این فشاری که در شرایط وجود دارد و هیچ‌یک از کاراکترها از زندگی‌شان به طور کامل خوشحال یا ناراحت نیستند و فشاری که مدام بر آنها بیشتر می‌شود در این فضا و محدودیت به شکل درستی به مخاطب منتقل می‌شود و دچار سختی در این زمینه نشدم.

به نوعی شما در این زمینه بداهه برداری می‌کنید؟

بله صد در صد مخصوصاً وقتی صمیمیت بیشتر می‌شود و در دل ماجرای اجرا قرار می‌گیرید و تمرکزتان بیشتر بر لحظه به لحظه‌ی پارت‌ها، بازی خودتان و حتی تمام وسایل بی‌جانی است که روی صحنه هستند، راحت‌تر می‌توانید با همه آنها ارتباط برقرار کنید.

سخن پایانی

دوست دارم همه را به دیدن این نمایش دعوت کنم. ما تئاتر به روی صحنه می‌بریم و تئاتر برای همه است. باید بیشتر هوای همدیگر را داشته باشیم به تئاتر بیاییم و یکدیگر را حمایت کنیم.